

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان
سال دوم، شماره‌ی اول، پیاپی سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۴
صفحات ۲۳-۴۵

تحریر تاریخ اشکانیان در روایت ملی - حماسی و علل آن

محسن رحمتی^۱

چکیده

با آنکه سلسله اشکانی، طولانی‌ترین دوره حکومتی در تاریخ ایران را دارند، در روایت ملی- حماسی ایرانی که در منابع اسلامی مندرج است، تاریخ این سلسله با اختصار زیادی آمده است. چنان که در بیشتر موارد، جز ذکر نام شاهان و اشاره به عدد سال‌های حکومت‌شان، چیز دیگری درباره آنها ندارد. این اختصار تا آن حد است که مدت زمان حکومت اشکانیان، به نصف زمان واقعی تقلیل یافته است. این قضیه تاکنون، فکر محققان بسیاری را به خود مشغول داشته و درباره علت این اختصارگویی نظراتی ابراز شده که فصل مشترک همه آنها، انتساب این امر به سیاست تعمدی ساسانیان است، ولی در خصوص علت اتخاذ این سیاست از سوی ساسانیان، تاکنون تعمق زیادی به عمل نیامده است. این مقاله درصدد است تا با روش تحقیق تاریخی و از طریق به پرسش کشیدن داده‌های موجود، چگونگی و علل این قضیه را مورد بررسی قرار دهد. این مقاله نشان می‌دهد که برخلاف مشهور، این تحریف نه معلول اعتقادات دینی و نه به دست موبدان، بلکه به دست اشراف دربار ساسانی و برای رفع مشکلات سیاسی- اجتماعی که دربار ساسانی و اشراف ایرانی، به صورت همزمان به آن گرفتار بودند، انجام شده است.

کلید واژه‌ها: تاریخ ملی - حماسی، اشکانیان، ساسانیان، خوتای نامگ.

۱- دانشیار تاریخ دانشگاه لرستان، mohsenrahmati45@gmail.com

دریافت مقاله: ۹۴/۳/۱۴، پذیرش مقاله: ۹۴/۵/۲۸

مقدمه

اشکانیان از معروف‌ترین و طولانی‌ترین سلسله‌های تاریخی ایران پیش از اسلام است که با حکومتی ۴۷۵ ساله از ۲۵۰ ق.م تا ۲۲۴ میلادی، به لحاظ طول حکومت در میان سلسله‌های حکومتگر در تاریخ ایران بی‌نظیر است. از طرفی دیگر، شرح دلاوری آنها در منازعه با سلوکیان و رومیان برای دفاع از کیان کشور، حجم قابل توجهی از روایات منابع یونانی، رومی، ارمنی، سریانی و عبری را به خود اختصاص داده است.

مهم‌ترین منبع تاریخ نگاری ایرانی، روایات مأخوذ از «خوتای نامگ» ساسانی است که به صورت پراکنده و مختلف در شاهنامه فردوسی و دیگر منابع اسلامی همچون طبری، دینوری، حمزه اصفهانی و جز آن آمده است. بخش اعظم این روایت، در شرح و توصیف دوران اساطیری ایران نظیر دوره پیشدادیان و کیانیان است. این روایت را به خاطر اشتغال بر شرح منازعات ایرانیان و شاهان‌شان با غیرایرانی‌ها اعم از روم، عرب و تورانیان، روایت حماسی ایران نیز محسوب می‌شود. بنابراین، می‌توان آن را روایت حماسی - ملی ایرانی به شمار آورد.

در این روایت ملی-حماسی، تاریخ اشکانی با اختصار زیادی آمده است. چنان که در بیشتر موارد، جز ذکر نام شاهان و اشاره به عدد سال‌های حکومت‌شان، چیز دیگری درباره آنها ندارد. در این روند، مدت زمان حکومت اشکانیان، به نصف زمان واقعی تقلیل یافته است. این قضیه تا کنون، فکر محققان بسیاری را به خود مشغول داشته و درباره علت این اختصارگویی نظراتی ابراز شده که فصل مشترک همه آنها، انتساب این امر به سیاست تعمدی ساسانیان است، ولی در علت اتخاذ این سیاست از سوی ساسانیان، تا کنون تعمق زیادی به عمل نیامده است. مقاله حاضر درصدد است به بررسی تفصیلی این ماجرا پرداخته و برای یافتن دیگر علل و انگیزه‌های فراموشی اشکانیان در روایت ملی-حماسی بکوشد. به عبارت دیگر این مقاله در پی آن است که چه علل و انگیزه‌هایی باعث شده که در روایت حماسی-ملی، تاریخ اشکانیان با اختصار آورده شود؟

تدوین روایت ملی - حماسی و منابع آن

بر اساس برخی روایات، از قدیم شاهان ایران، اخبار و وقایع مربوط به سلطنت خود را در سالنامه‌های رسمی نوشته و در بایگانی دربار نگه می‌داشتند، اما این سالنامه‌های پراکنده و خاطرات گذشته به صورت شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شد. در عهد ساسانی، عزم راسخی برای ثبت نوشتاری این خاطرات و تدوین مطالب سالنامه‌ها پیدا شده و به پیدایش کتاب «خوتای نامگ» منجر شد که به مناسبت شرح احوال شاهان و سلاطین ایرانی، خوتای نامگ (=شاهنامه، دفتر خسروان) نامیده شد (صفا، ۱۳۸۴: ۶۰، ۶۴-۶۶). خوتای نامگ، مطالب حماسی و تاریخی را به صورت توأمان دربر داشت. با سقوط ساسانیان، این کتاب همچنان در نزد بزرگان ایرانی باقی ماند، تا وقتی که ابن مقفع آن را تحت عنوان «سیرالملوک» به عربی ترجمه کرد (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۵۹). با این ترجمه، این روایات در اختیار عرب‌زبانان قرار گرفت. ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب صورت گرفت (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۳) چنان که با تعدد این ترجمه‌ها و استنساخ از آنها، تعداد نسخه‌های این کتاب به آن حد رسید که موبد بهرام بن مردانشاه در نیمه قرن چهارم، برای بازنویسی تاریخ باستان ایران، بیش از بیست نسخه از آن را در اختیار داشت (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۹؛ مقدمه قدیم شاهنامه، ۱۳۶۳: ۹-۱۰، ۵۳-۵۶) امروزه متن پهلوی خوتای نامگ و همه این ترجمه‌ها از بین رفته‌اند، اما مورخان مسلمان، هر یک به فراخور بحث خود، مطالبی را از این کتاب نقل کرده‌اند. بنابراین، باید آن را روایت ملی - حماسی مندرج در منابع اسلامی دانست.

علاوه بر این، مورخان مسلمان، جدای از این کتاب، از دیگر متون پهلوی، و نقل شفاهی از موبدان و دانشمندان زردشتی در قرن چهارم (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۹؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱) بهره برده‌اند. برخی از آنها نیز از منابع سریانی (طبری، ۱۴۱۸: ۵/۲) استفاده کرده‌اند. بر این اساس، به سهولت نمی‌توان تعیین کرد که مندرجات خوتای نامگ، چه بوده و ترجمه ابن مقفع، تا چه اندازه با آن مطابقت داشته است؟ به عبارت دیگر، معلوم نیست که آیا ابن مقفع فقط به ترجمه خوتای نامگ پرداخته، یا برخی نکات را به آن افزوده است؟ هم چنان که اختلاف سخنان

طبری، فردوسی و ثعالبی در برخی موارد فاحش است ولی نمی‌توان معلوم کرد که کدام یک از آنها اصیل‌ترند؟ بدین ترتیب، محقق ناگزیر است که همه داده‌های مندرج در متون و منابع اسلامی را جزء این روایت بداند.

اشکانیان در تحقیقات جدید

پژوهش‌های امروزی با استفاده از منابع یونانی، رومی، ارمنی و همچنین یافته‌های باستانشناسی، تاریخ اشکانیان را مورد مطالعه قرار داده و از تاریخ این سلسله در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، ابهام‌زدایی نموده‌اند. مطابق این تحقیقات اشکانیان، به لحاظ طول تاریخ حکومت، در میان سلسله‌های حکومت‌گر ایران ممتازند. آنها از سال ۲۵۰ ق.م تا ۲۲۴ میلادی بیش از ۴۷۰ سال حاکمیت داشتند. بر اساس حوادث و رخداد‌های عهد اشکانی، تاریخ این سلسله را می‌توان به سه دوره کلی تقسیم کرد:

الف دوره تأسیس و استقرار از ۲۵۰ تا حدود ۱۸۰ ق.م به مدت قریب به ۷۰ سال به طول انجامید و دوره حکومت چهار پادشاه اول اشکانی را دربر می‌گیرد. این دوره از آغاز شورش اشک اول علیه نیروهای سلوکی در پرثوه آغاز و به تدریج دامنه شورش آنها در نواحی مجاور گسترده شد. تا اینکه پادشاه سلوکی آنتیوخوس سوم با انجام سفر معروف تفتیش مسلحانه، به مقابله با آنها شتافت، اما بدون اخذ نتیجه ناچار با شاه اشکانی صلح کرده و در نتیجه، حکومت اشکانی را به رسمیت شناخت. این عهدنامه تا بیش از بیست سال بعد برقرار بود (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۵/۳-۱۷۱۶، ۱۸۱۶-۱۸۲۷؛ بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۰-۱۳۳).

ب- دوره دوم، دوره توسعه و گسترش از حدود ۱۸۰ م تا حدود ۶۰ ق.م به مدت قریب به ۱۲۰ سال ادامه یافت و دوران حکومت شش پادشاه اشکانی از اشک ۶ تا ابتدای حکومت اشک ۱۳ را شامل است. با شکست سنگین امپراتور سلوکی از نیروهای رومی در جنگ ماگنزییا (مغنسیا) در ۱۸۹ ق.م (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۷/۳؛ بیکرمان، ۱۳۸۳: ۱۰۵)، اعمال سلطه سلوکیان بر نواحی شرقی ضعیف شده و در نتیجه، شاهان اشکانی، مجدداً به فکر افزایش قدرت خود و توسعه قلمرو خود

افتاده و با حمله نواحی مجاور خود و انتخاب شهر هکاتوم پیلوس (صدردروازه) به پایتختی، عزم توسعه‌گرایانه خود را نشان دادند و سرانجام تا سال ۱۴۱ ق.م توانستند همه ایالات غربی، و مرکزی ایران، اعم از ماد، پارس و خوزستان و حتی بین‌النهرین را تصرف کردند (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۱۳۷). اگر چه شورش ایالات مزبور و تمایلات انتقام‌جویانه شاه سلوکی آنها را مدتی به عقب راند ولی بعد از مدتی مراجعت کرده و سرانجام تا حدود ۶۰ ق.م سلطه خود را بر اراضی بین فرات تا جیحون گسترده کردند (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۵۰).

دوره سوم: دوره تثبیت حاکمیت است که از حدود ۶۰ ق.م تا پایان سلسله در ۲۲۴ میلادی را دربر می‌گیرد. با غلبه رومیان بر انطاکیه و انقراض همیشگی سلوکیان در ۶۴ ق.م (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۹/۳-۱۷۲۲)، قدرت اشکانیان در قلمرو تحت فرمان پذیرفته شد و ابراز توانایی قابل قبول در مقابل رومیان متجاوز (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۶۵) نیز بر این مقبولیت کمک کرد. اگر چه در برخی موارد، شکست‌های مقطعی در برابر رومیان، منجر به از دست دادن بین‌النهرین به صورت موقتی شد (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۲۰۲۴/۳-۲۰۳۶؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۴)، ولی سلطه اشکانیان بر اراضی بین فرات تا جیحون در این ۲۸۰ سال از ثبات نسبی برخوردار بود.

بازتاب تاریخ اشکانیان در روایت ملی - حماسی

به طور کلی در روایت ملی - حماسی، تاریخ اشکانیان، به عنوان مدخل بحث تاریخ ساسانی در نظر گرفته شده و فقط در شرح روی کار آمدن اردشیر، مطالبی مختصر در باب اردوان و سلسله‌اش نوشته‌اند. مطالب ذکر شده نیز بر حسب تفاوت منابع، در چهار محور اصلی قابل مطالعه است:

الف - زمان حکومت اشکانیان

مهم‌ترین نکته از حکومت اشکانی که در روایت ملی - حماسی مندرج در منابع اسلامی، درباره آن بحث شده، طول زمان این سلسله است. در این روایت،

درباره زمان حکومت اشکانیان، به صورت مستقل، مطلبی نیامده و فقط ذیل عنوان ملوک الطوائف در این باره سخن گفته‌اند. برخی از راویان این روایت، دوره ملوک الطوائف یعنی از مرگ اسکندر تا بر آمدن ساسانیان را ۲۶۶ سال (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۵۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۱/۱؛ دینوری، ۱۳۸۴: ۶۸؛ بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶-۱۱۷)، برخی ۲۶۰ سال (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۲) و برخی فقط دویست سال (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۵۶/۵) دانسته‌اند. برخی از این راویان، طول زمان حکومت هر یک از شاهان ملوک الطوائف را نیز به صورت جداگانه آورده‌اند که با جمع آن ارقام، اعداد دیگری برای طول زمان سلسله به دست می‌آید. چنان که از مجموع سال‌های ارائه شده برای پادشاهان این دوره توسط بلخی، عدد ۲۷۰ حاصل می‌شود (بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶). همچنین از مجموع سال‌های ارائه شده برای پادشاهان این دوره در یک روایت از مسعودی، ۲۶۸ سال (مسعودی، ۱۴۲۱: ۹۹-۱۰۰) و در روایتی دیگر از او عدد ۲۸۲ سال (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۳۵/۱-۲۳۶) به دست می‌آید. علاوه بر این، مجموع سال‌های فرمانروایی برای هر یک از شاهان این دوره در یک روایت طبری ۲۸۷ سال، ذکر شده است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱). بررسی مجموع این اختلاف روایات، نشان می‌دهد که در روایت ملی-حماسی، طول دوره حکومت اشکانیان به نصف اندازه واقعی آن تقلیل یافته است. لازم به ذکر است که در برخی منابع اسلامی نیز، احتمالاً تحت تأثیر منابع سریانی و یا در نتیجه مطالعات گاه‌شمارانه، این دوره را بیش از ۴۰۰ سال هم دانسته‌اند که به رقم واقعی دوران حکومت اشکانی نزدیک است. چنان که در روایت ثعالبی، طول این دوره حدود ۴۰۰ سال (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۲۱) و روایت ابن‌شادی، ۴۱۱ سال (ابن‌شادی، ۱۳۸۳: ۵۹) ذکر شده و طبری نیز در روایتی دیگر، این دوره را ۴۵۷ سال آورده است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱-۴۱۴). بنابراین، مهم‌ترین رکن از تاریخ اشکانی، که در روایت ملی-حماسی مورد تحریف قرار گرفته، طول زمان حکومت آنها است.

ب- قلمرو اشکانیان

دومین محور از داده‌های ارائه شده در روایت ملی- حماسی، به محدوده قلمرو اشکانیان مربوط است. در این روایت، محدوده قلمرو شاهان اشکانی نیز به صورتی مبهم توصیف شده است. برخی راویان، در شرح قلمرو دارا بن اشک آورده‌اند که «از موصل تا ری و اصفهان تحت فرمان او بود» (بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱). برخی آورده‌اند که آنها «پادشاهان ماهین بودند و... که همه به برتری آنها گردن نهاده بودند» (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۵۹). طبری در روایتی آورده که ملوک الطوائف در عراق و مابین مصر و شام بودند ولی از همه بزرگ‌تر حکمران مدائن بود که اشکانیان بودند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱) و در روایتی دیگر مدعی است که اشک بن دارا «اراضی بین موصل تا ری و اصفهان را گرفت و همه ملوک الطوائف مطیع وی شدند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱) و در روایت دیگر آورده که ملوک الطوائف همه «از حکمرانی که بر جبال مسلط بود، اطاعت می‌کردند» (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۱/۱) حمزه اصفهانی نیز در شرح ملوک الطوائف آورده «کسانی که مالک عراق بودند و بر تیسفون و مدائن می‌نشستند» (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۰). دینوری (۱۳۸۴: ۶۶) قلمرو آنها را فقط ناحیه جبال دانسته و مناطق ماهین، همدان، ماسبدان و مهرجانقدق و حلوان را جزء قلمروشان شمرده و مرکز حکومت آخرین شاه اشکانی را نه‌اوند و بیرونی (۱۹۲۳: ۱۱۳) نیز فقط عراق، بلاد ماه و جبال را جزء قلمرو آنها دانسته‌اند. فقط مسعودی (۱۴۲۱: ۹۹) سرزمین ملوک الطوائف (اعم از ایرانی، نبطی و عرب) را از حدود موصل تا دورترین بخش‌های ایران می‌داند که «همه تحت فرمان اشکانیان بودند و اشکانیان زمستان در عراق و تابستان در شیز آذربایجان ساکن بودند». بنابراین پیدا است که در روایت ملی- حماسی، فقط ایالت غرب و جنوب غربی جزء قلمرو اشکانیان دانسته شده و نواحی شرق و شمال شرق را از این پهنه جدا کرده‌اند.

ج- زمان و چگونگی تأسیس سلسله اشکانی

سومین موضوعی از تاریخ اشکانیان که در روایت ملی - حماسی ذکر شده، زمان تأسیس سلسله و چگونگی این امر است. عموم روایان روایت ملی، نخستین شاه سلسله را اشک یا افقور نوشته‌اند و به تصریح طبری، تولد عیسی (ع) در پنجاه و یکمین سال از آغاز حکومت اشکانی است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۲/۱؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۳).

در برخی روایات، تأسیس سلسله اشکانی با شرح قیام اشک علیه سلوکیان آمده که با انطیخس (یا به عبارت بهتر آنتیوخوس) جنگیدند و «انطیخس لشکر بسیار داشت و از هر دو جانب حرکت کردند و به اعمال موصل به هم رسیدند و ایزد تعالی اشک را ظفر داد ... انطیخس کشته شد ... از آن پس احترام آنها حفظ شد و میانه مملکت اشکانیان داشتند (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۵؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱). جالب‌تر آن که، اشک بن دارا را اهل ری تصور کرده که با کنار زدن انطیخس (از جانشینان اسکندر) سلسله اشکانی را تشکیل داده و قلمرو انطیخس را بابل، پارس، و قهستان (جبال) نوشته (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۵۸) و از قول ابن کلبی، او را حکمران کوفه، سواد، جبال، و فارس و اهواز دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱). بنابراین، پیدا است که در روایت ملی - حماسی، آغاز سلسله اشکانی، ۵۱ ق.م در نظر گرفته شده و تاریخ اشکانیان، چیش از این تاریخ نادیده انگاشته شده است.

د- حوادث مهم دوره اشکانی

چهارمین محور از مباحث تاریخ اشکانی که در روایت ملی - حماسی منعکس شده برخی از حوادث این دوره است. از حوادث عهد اشکانی، تولد حضرت مسیح (ع) در دوره دومین شاه اشکانی یعنی شاپور بن افقور است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۲/۱؛ ابن شادی، ۱۳۸۳: ۵۹)، حمله گودرز بن شاپور به فلسطین (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱، ۴۱۳: اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۱) و حمله روم به ایران و دفاع مجدانه بلاش (طبری، ۴۱۰/۱؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۱) ذکر شده است. بنابراین، در روایت حماسی - ملی فقط سه مورد از حوادث متعدد عهد اشکانی ذکر شده است. ذکر تولد حضرت مسیح آشکارا

رنگ مذهبی دارد و در واقع، در این روایت فقط حمله به شامات و فلسطین و مقابله با رومیان مورد توجه است.

انتساب تأسیس سلسله اشکانی به افقور در حدود ۵۱ قبل از میلاد مسیح، و هم مرتبط دانستن تأسیس سلسله با قیام خونین پادشاه اشکانی علیه شاه سلوکی (انطیخس) و نبرد آنها در حومه موصل، ارتباط معناداری را نشان می‌دهد که در نتیجه‌ی آن، می‌توان تصور کرد که این جنگ با انطیخس در اطراف موصل، انعکاسی از جنگ حران در ۵۳ ق.م باشد که طی آن کراسوس کشته شد (نک: بیوار، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۵) و دیگر اینکه ذکر حمله شاپور به فلسطین نیز بازتابی از حملات پاکر، شاهزاده اشکانی به نواحی غرب فرات در سال ۵۱ ق.م و پیشروی تا فلسطین و سواحل مدیترانه است (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۹۲۴/۳-۱۹۲۵). بدین ترتیب پیدا است که در روایت ملی، پس از شرح اسکندر، دوره ملوک الطوائف را آورده‌اند و با اختصار زیاد، از ملوک الطوائف فقط به انطیخس (= آنتیوخوس) اشاره کرده و سپس با شرح قیام اشک بن دارا علیه وی، تاریخ اشکانیان را آغاز نموده‌اند. تعمق در جزئیات این روایت نشان می‌دهد که در روایت ملی، دوره اول و دوم از تاریخ اشکانی به خاطر وجود حکومت سلوکی، به رسمیت شناخته نشده و فقط دوره سوم به عنوان دوره اشکانی پذیرفته شده و در تحریف ایجاد شده، تاریخ ۲۵۹ ساله سلوکیان از اسکندر تا سقوط انطاکیه (۳۲۳-۶۴ ق.م) مسکوت مانده است. بنابراین، در روایت ملی، نه تاریخ اشکانی که تاریخ سلوکیان نادیده گرفته شده است.

علل اختصار تاریخ اشکانیان در روایت ملی

چرا در روایت ملی- حماسی مندرج در منابع اسلامی، تاریخ ملوک الطوائف این قدر مختصر شده است؟ این پرسش قدمتی هزار ساله دارد. در قرن چهارم برخی از مورخان مسلمان که به منابع سریانی دسترسی داشته و یا به مطالعات گاه شماری علاقمند بودند، با مطالعه تقاویم سلوکی متوجه شدند که فاصله زمانی میان اسکندر با جلوس اردشیر بیش از ۵۴۰ است، ولی در روایت خوتای نامگ با

حدود تقریبی ۲۶۶ سال نمایش داده شده است. از همان زمان، مورخان به فراخور توان علمی خود به تبیین ابعاد این تحریف و یا جستجو در علل آن پرداختند (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۲-۱۱۳). از جمله این افراد، مسعودی در این باره نوشت:

«میان مورخان ایرانی و با مورخان سایر ملل در تاریخ اسکندر تفاوتی است بزرگ و بسیاری از مردم از این نکته غافل‌اند. این نکته سرّی است دینی و دولتی که کسی جز موبدان و هیربدان و نیز اشخاصی که تحصیل کرده و اهل درایت‌اند، از آن آگاه نیستند. من در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقاتی کرده، مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچ یک از کتب تواریخ ایران و دیگران ضبط نشده است و آن، اینکه زرتشت بن اسپیتمان در اوستا ذکر کرده که سیصد سال دیگر اضطراب بزرگ روی دهد ولی به دین من خللی وارد نیاید. ولی وقتی که هزار سال بگذرد، دین و ملک هر دو زوال یابند. بین زردشت و اسکندر تقریباً سیصد سال است زیرا زرتشت در سلطنت گشتاسپ پسر لهراسپ ظهور کرد و اردشیر پسر بابک ممالک را پانصد و اندی سال پس از اسکندر جمع کرد. بنابراین در زمان اردشیر بابکان از هزار سال، فقط دویست سال باقی بود و چون اردشیر ترسید که اعتماد وثیق مردم به پیشگویی پیامبرشان مبنی بر زوال حکومت بعد از گذشت دویست سال، مردم را از همراهی و حمایت مجدانه از حکومت باز دارد. لذا پانصد و اندی سال فاصله بین اسکندر و اردشیر را به حدود نصف تقلیل داد و از ملوک الطوائفی که در این سال‌ها حکومت می‌کردند برخی را ذکر کردند و برخی دیگر را از قلم انداخت و در کشور شایع ساخت که که ظهور او و غلبه‌اش بر ملوک الطوائف و قتل بزرگ‌ترین و نیرومندترین آنها یعنی اردوان، فقط ۲۶۰ سال بعد از اسکندر است. کتاب‌ها را هم موافق آن نوشتند و این امر در میان مردم رایج شد» (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱-۱۰۲).

اگر در نظر بگیریم که با غلبه مسلمانان، حکومت ۴۰۰ ساله ساسانیان و شوکت دین زرتشتی با هم نابود شدند، به نظر می‌رسد که در این سخن نوعی شیطنت مذهبی نهفته است که چیزی جز متّصف کردن پیامبر خود به صداقت و تلاش برای اثبات حقانیت دین‌شان نیست. اگر چه شادروان پیرنیا، ضمن ابراز تحیر در

خصوص صحت و سقم آن، با بررسی سال‌شمار حکومت شاهان کیانی در روایت ملی، به دنبال یافتن شواهدی برای درستی آن بود (پیرنیا، ۲۰۷۸/۳۱۳۸۸). اما امروزه این روایت، فقط از جنبه دیگری قابل اعتنا به نظر می‌رسد (ادامه مقاله).

بعد از او، محققان دیگری نیز که به این قضیه پرداخته‌اند، در خصوص دلایل این تحریف نکاتی را متذکر شده‌اند که عموماً بر محور دشمنی‌ساسانیان با اشکانیان استوار است (بارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۳-۵۸۴). ناگفته پیداست که این امر فقط بر مغفول گذاشتن حوادث عهد اشکانی صادق است و درباره علت تحریف تقویم و کاهش زمان حکومت آنها صدق نمی‌کند. در مقابل برخی نیز با استناد به اینکه همه اخبار مرتبط با اشکانیان به طور کامل از میان نرفته، مدعی می‌شوند که فراموشی تاریخ اشکانیان، فقط معلول دشمنی ساسانیان با آنها نیست (فرای، ۱۳۷۳: ۲۸۹). برخی نیز با راست انگاشتن روایت مسعودی بخشی از این قضیه را به اعتقاد دینی ساسانیان نسبت می‌دهند (فرای، ۱۳۷۳: ۲۸۹). برخی دیگر نیز علت بی‌مهری نسبت به اشکانیان در روایت ملی-حماسی را، شورش بهرام چوبین علیه خسرو پرویز و انتساب خود به اشکانیان می‌دانند که در نتیجه‌ی آن، محرران متأخر خوتای نامگ در اواخر عهد ساسانی تصمیم گرفتند اخبار مربوط به اشکانیان را کم‌رنگ‌تر سازند (بارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۴).

برخی نیز با بررسی تقویم و گاه شماری در ایران، علت این تحریف در تقویم را به فراموش شدن منشأ تاریخ سلوکی و پیوند یافتن طرح هزاره‌ای با تاریخ سلوکی می‌دانند (بارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۹۸). اینان برای توجیه سخن خود، ادعای فراموش شده بودن تاریخ سلوکیان در عهد ساسانی را مطرح می‌سازند. ناگفته پیداست که این‌گونه استدلال، تسلسل و دور باطل است. چون کار اصلی مورخ، شناخت علت این فراموشی است نه توجیه آن. کاملاً درست است که ایرانیان در عهد ساسانی، نمی‌خواستند سلوکیان را به یاد بیاورند و به همین خاطر نیز با دست بردن در تقویم گذشته، این فراموشی را محقق ساختند، ولی سؤال اصلی که مورخ باید بدان بپردازد این است که چرا ایرانیان عهد ساسانی می‌خواستند دوره سلوکی فراموش شود؟ نگارنده تصور می‌کند که علت اصلی این ماجرا را در جای دیگری

باید جست و برای راه یافتن به این قضیه، شناخت عاملان تحریف را ضروری می‌داند.

عاملان تحریف تاریخ اشکانی در روایت ملی

نخستین قدم برای نیل به علل تحریف تاریخ اشکانی در تاریخ ملی، تلاش برای شناسایی عامل (یا عاملان) آن است و گام دوم اینکه عاملان چه اهدافی را در ورای این امر جستجو می‌کردند؟ آشکار است که شاه ساسانی، شخصاً به این کار دست نیازیده است. با توجه به آنکه در آن دوره بسیاری از طبقات، از حق داشتن سواد محروم و فقط طبقات ممتاز جامعه سواد داشتند، می‌توان تصوّر کرد که جز طبقات ممتاز جامعه کسی نیز نمی‌توانسته این کار را انجام دهد. نظر به همین قضیه ریچارد فرای (۱۳۷۳: ۲۸۸) موبدان و هیربدان و دبیران دستگاه ساسانی را مسئول این امر معرفی می‌کند، اما در کنار هم قرار دادن این دو قشر، رأی درستی نمی‌تواند باشد. به نظر می‌رسد تأمل بر کیفیت انعکاس شخصیت روایات مربوط به اسکندر در روایت ملی و همچنین موارد مورد تحریف، در این زمینه راه‌گشا تواند بود.

روایت ملی - حماسی، تاریخ اسکندر را از قول اسکندرنامه نقل کرده و در نتیجه، چهره‌ی مطلوبی از اسکندر ارائه می‌دهد (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۵/۵-۱۴۵۲). اساس اسکندرنامه، کتاب کالیستن دروغین (پسودو کالیستن) است که در دوره ساسانی به زبان پهلوی ترجمه و مطالبی به آن افزوده شد (صفوی، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۲). از آنجاکه متون مذهبی زرتشتی، چهره خوبی از اسکندر نشان نداده و از او با لقب گجستک (ملعون) یاد می‌کنند (← صفوی، ۱۳۶۴: ۲۵-۲۶؛ فره‌وشی، ۱۳۷۰: ۹۷)، می‌توان فهمید که موبدان و پیشوایان مذهب زرتشتی در نگارش متن خوتای‌نامگ نقشی نداشته‌اند.

در این صورت فقط دربار ساسانی، می‌تواند عهده‌دار این امر باشد. با توجه به آن که اشراف و نجبای ایرانی، در قالب هفت خاندان نژاده (که خاندان شاهی اشکانی، و بعدها ساسانی هم یکی از آنها بود) در طول دوران اشکانی و ساسانی

ذی‌نفوذ بودند و به ویژه نفوذ آنها در عهد ساسانیان، تا آن حدّ بود که در برخی موارد قدرت شاه را به چالش کشیده و در انتخاب شاه جدید، دخالت می‌کردند (← کریستن‌سن، ۱۳۷۰: ۱۵۰-۱۷۴، ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۷۲-۳۷۵)، و هم اینکه بعد از سقوط ساسانیان، همین اشراف، نسخه خوتای نامگ را تا زمان ترجمه آن به عربی، حفظ کردند، می‌توان نتیجه گرفت که اشراف دربار، به ویژه رؤسای هفت خاندان نژاده در این امر هم‌داستان بوده‌اند.

با توجه به آن که حکومت ساسانی، مذهب زرتشتی را رسمیت داده و دست موبدان را در امور به طور کامل و نامحدود بازگذاشت، بدیهی است که آنها نیز در قبال این قضیه سکوت کردند، اما به صورت سینه به سینه یا از طریق نوشته‌های درون کاست خود این قضیه را به نسل‌های بعدی خود منتقل ساختند چنان‌که موبدان قرن چهارم، بعد از گذشت هفتصد سال هنوز از این امر خبر داشتند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱).

هدف از تحریف تاریخ اشکانی در روایت ملی

با توجه به تعیین هویت عاملان تحریف، می‌توان به سؤال بعدی پرداخت که دربار ساسانی و این خاندان‌های اشرافی چه منافع مشترکی داشتند که با تحریف تاریخ، محقق می‌شد؟ با تأمل بر موارد تحریف یعنی زمان، مکان و سپس مسکوت گذاشتن رویدادها به جز موارد مربوط به پیروزی در نبرد با رومیان، به نظر می‌رسد که بتوان اهداف و انگیزه‌های مربوط به این کار را در شرایط خاص سیاسی- اجتماعی ابتدای حکومت ساسانی ردّیابی کرد.

۱- عدم مقبولیت اجتماعی

روایت فوق از مسعودی، به صورتی غیرمستقیم و ظریف، یک علت واقعی را به دست می‌دهد. این روایت، بیش و پیش از هر چیز تأکید دارد که اردشیر از عدم همراهی مردم با حکومت خود و فرزندانش بیم‌ناک بود. این درست به معنای آن است که حکومت ساسانی در این زمان فاقد مقبولیت اجتماعی بوده و در تلاش

برای به دست آوردن این مقوله بود. البته برخلاف نظر راویان مسعودی، این عدم مقبولیت، ریشه مذهبی نداشت و به پیشگویی هیچ کس مربوط نبود. طبیعی است وقتی یک سلسله ۴۷۵ ساله به دست اردشیر برافتاده، مردم برای پذیرش حکومت جدید مردّد باشند. بنابراین مهمترین مشکل حکومت ساسانی در ابتدای کار، عدم مقبولیت اجتماعی در میان مردم است که باید به نحوی مرتفع گردد. با توجه به آن که شاهان پونت، کاپادوکیه و اشکانیان، از طریق انتساب خود به خاندان هخامنشی کسب مقبولیت کرده بودند (مشکور، ۱۳۶۹: ۳۰۹-۳۱۱، ۳۳۴) طبیعی است که دربار ساسانی نیز راه برون رفت خود از بحران مزبور را در انتساب به شاهان هخامنشی جستجو کند. ناگفته پیداست که این انتساب به دو صورت ممکن بود:

الف- انتساب خونی و نژادی

انتساب نژادی فقط از طریق نسب‌نامه به دست می‌آید. درباریان ساسانی نیز نسب‌نامه‌ای ساختند که آنها را به ساسان نواده دارا یا به بهمن، نیای دارا، برساند (← کارنامه اردشیر پاپکان، ۲۵۳۷: ۱۶۶-۱۶۸؛ طبری، ۵/۲۱۴۱۸، ۱۰؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۴۳/۱). اما مهمترین دشواری در این زمینه، فاصله زمانی طولانی میان آخرین شاه هخامنشی تا اردشیر (۳۳۰ ق.م - ۲۲۴ م) بود که بالغ بر پانصد و پنجاه سال و برای پر کردن آن باید حداقل ۱۷ نسل جعل می‌شد. در عین حال، وجود اسکندر و غلبه او بر جامعه ایران، غیرقابل انکار می‌نمود. لذا تحریف تاریخ اسکندر و کاستن از زمان بین هخامنشیان و ساسانیان، به عنوان راه چاره در نظر گرفته شد.

چنان‌که فهرست ابوالفرج از تاریخ حکومت ملوک الطوائف و شاهان اشکانی نشان می‌دهد آن دوره ۵۴۰ ساله را به سه بخش تقسیم کردند؛ ۱۴ سال برای اسکندر و ۲۶۶ سال برای اشکانیان و ۲۶۰ سال که مربوط به جانشینان اسکندر و سلوکیان بود (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶). دوره اسکندر و اشکانیان به هیچ وجه قابل انکار نبود، ولی با مسکوت گذاشتن تاریخ سلوکیان می‌توانستند به هدف برسند. لذا با حذف ۲۵۷ سال مربوط به سلوکیان، عملاً اشکانیان را به اسکندر چسبانیده، از

هخامنشی تا ساسانی را فقط ۲۶۶ سال در نظر گرفتند. تأمل بر دوره زمانی حکومت اشکانی نیز جالب است. ابتدای سلسله اشکانی را به حدود ۵۱ ق.م نسبت داده‌اند که با احتساب ۲۶۶ سال پایان آن نیز ۲۱۵ میلادی خواهد بود که مصادف با استیلای اردشیر بر پارس است. بنابراین معلوم است که اشراف ایرانی فاصله بین سقوط سلوکیان تا بر آمدن اردشیر را فقط برای اشکانیان محاسبه کرده‌اند. از سوی دیگر، ذکر نام و یاد اسکندر بیگانه که شاهنشاهی هخامنشی را بر باد داده بود، نه قابل انکار بود و نه قابل یادآوری. لذا تصمیم گرفتند تاریخ اسکندر را هم مطابق میل خود بنویسند. این امر، با ترجمه کتاب کالیستن دروغین به پهلوی و افزودن برخی مطالب بر آن انجام شد که با نسبت دادن اسکندر به دارای بزرگ و برادر دانستن او با دارای دارایان، به گونه‌ای وانمود کردند که او نیز برادر ناتنی آخرین شاه هخامنشی بوده است (← صفا، ۱۳۸۴: ۹۰؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۷/۵-۱۳۶۸). با درج این بخش در خوتای نامگ، عملاً پیوستگی میان اجزای تاریخ ایران یعنی کیانیان، اسکندر، اشکانیان و ساسانیان به وجود می‌آمد.

ب- انتساب از طریق تصاحب میراث و مایملک

از آنجا که وارث قانونی هر انسان، مایملک و دارایی او را تصاحب می‌کند، به طریق معکوس نیز هر کس مالک اموالی شود به نحوی به عنوان وارث او هم شناخته خواهد شد. قلمرو همیشگی ایران، اراضی بین سیحون تا فرات و از کرانه دریای پارس و عمان تا جبال قفقاز را دربرداشته که در نامه تنسر به تصریح (← ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۷۱-۱۸) و در تلاشهای شاهان ساسانی به ویژه اردشیر (← طبری، ۱۴۱۸: ۱/ ۵-۹) به تلویح، این قضیه منعکس شده است. خسروان ساسانی با توسل به همین قلمرو سنتی، ایالات قفقاز، طبرستان، کرمان، مکران، خراسان و سیستان و خوارزم را تصرف نموده و به کاشغر و سغد و تاشکند هم لشکرکشی نموده، آن نواحی را به قلمرو خود ضمیمه ساختند (فرای، ۱۳۷۳: ۳۴۴-۳۴۶). بر اساس نامه شاپور ذوالاکتاف به کنستانتینوس قیصر روم (← مشکور، ۱۳۶۹: ۴۰۵) که تا رود استریمون (= دانوب) و مقدونیه را جزء قلمرو اجداد خود شمرده، معلوم است که ساسانیان از

طریق انطباق قلمرو خود با هخامنشیان یعنی حاکمیت بر اراضی بین فرات تا سیحون می‌خواستند خود را وارث بالاستحقاق آنها جلوه داده و برای خود کسب مشروعیت کنند، اما حکومت اشکانی مانع اساسی در این مسیر بود.

بدین معنی که ساسانیان با تأکید بر آنکه شاهان هخامنشی اراضی بین سیحون تا فرات را به صورت یکپارچه در اختیار داشته‌اند، می‌خواستند خود را وارث آنها نشان دهند ولی قلمرو اشکانیان نیز از غرب تا فرات و از شمال سرزمین‌های اطراف دریاچه وان تا جبال قفقاز و از جنوب تا کرانه‌های دریای پارس و از شرق، گاهی اوقات تا کوه‌های هیمالایا امتداد داشت (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۶۷/۳، ۲۱۵۵-۲۱۵۷؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۵؛ مشکور، ۱۳۶۹: ۳۵۹-۳۶۳). ساسانیان در این فقره، قصد داشتند تا با کوچک نمایی قلمرو اشکانی، خود را وارث و ادامه‌دهنده شاهنشاهی هخامنشی قلمداد کنند تا از این طریق کسب مشروعیت کنند. بدین معنی که در روایت ملی، به گونه‌ای وانمود شده که گویا بعد از سقوط هخامنشیان، ساسانیان اولین قدرتی هستند که همه اراضی بین سیحون تا فرات را به صورت یکپارچه در اختیار گرفته‌اند. طبیعی است که ذکر این نکته برای اشکانیان، دعاوی آنها را در این زمینه ضعیف می‌ساخت.

بنابراین راه حل را در تقلیل قلمرو اشکانی دیده و به گونه‌ای وانمود کردند که قلمرو آنها فقط پارس، خوزستان و جبال و سواد (یا در برخی متون بابل) و یا به عبارتی اراضی بین موصل تا ری و اصفهان (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱) و در برخی شیراز با اصفهان (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۵۶/۵)، در برخی فقط عراق (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۰) در بر داشته است. چنان که پیدا است این، فقط نیمی از قلمرو واقعی اشکانیان است و آذربایجان، اران، ارمنستان، کرمان، سیستان، خراسان، طبرستان و گرگان را از دایره قلمرو اشکانی بیرون گذاشته‌اند.

۲- محبوبیت اشکانیان

دومین مسأله‌ای که شاهان ساسانی با آن روبرو بودند، محبوبیت اشکانیان و نفوذ فراوان آنها در جامعه بود. ساسانیان در برابر این قضیه موضعی دوگانه اتخاذ

کردند؛ از یک‌سو می‌کوشیدند تا با مسکوت گذاشتن حوادث عهد اشکانی، یاد و خاطره آن را از اذهان مردم بزایند. چنان‌که در شرح تاریخ اشکانی فقط نام برخی پادشاهان را ذکر کرده و حتی در مواردی این نام‌ها را هم تحریف کردند و از طرفی دیگر با جعل مادر اشکانی برای شاپور و هرمزد، فرزند و نوه‌ی اردشیر (کارنامه اردشیر پاپکان، ۲۵۳۷: ۱۷۶-۱۷۸، ۱۸۷-۱۹۳؛ طبری: ۱۸۱-۱۰/۲۱۴۱۸، ۱۶-۱۷)، کوشیدند تا از این همدلی با اشکانیان به نفع خود بهره برداری نمایند و شاهان ساسانی را از طرف مادر وارث اشکانیان نیز نشان دهند.

۳- نبرد با روم و لزوم جلب حمایت مردم

دیگر مسأله مهم برای ساسانیان، درگیری با رومیان و منازعه با آنها بر سر تصرف ارمنستان بود. بنابراین، باید روح سلحشوری و جنگجویی ایرانیان با دشمنان غربی را نیز تقویت می‌کردند. در تاریخ ملی ایرانی، عموماً شرح نبرد با تورانیان در مرزهای شرقی ثبت شده و جز در داستان گشتاسب و داراب (فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۹۹/۴-۱۱۳۲؛ ۱۳۳۵/۵-۱۳۵۰) هیچ نبردی در جبهه غربی گزارش نشده بود. برای دولت ساسانی، نبرد با رومیان اهمیت ویژه داشت و برای آماده کردن ذهن مردم و جلب حمایت آنها، نیاز به تبلیغ و تبیین سوابق چنین جنگ‌هایی بود. لذا از همه رویدادهای عهد اشکانی فقط سه رخداد در روایت ملی ذکر شد. یکی نبرد حران که در قالب نبرد اشک اول با انتیوخس (آنتیوخوس) در موصل انعکاس یافت و دگر حمله افقور به فلسطین و سوم، جنگ‌های بلاش اول با رومیان و اشاره مختصری به گردآوری اوستا در زمان این شاه. با ذکر این نکات، به خوانندگان نشان داده می‌شد که نبرد با روم چیزی جدیدی نیست، و اشکانیان نیز به آن پرداخته‌اند و در عین حال با ذکر نبردهایی که پیروزی داشتند، بر روح سلحشوری و تهییج به جنگ می‌افزودند. البته نبردهایی که به شکست پارتیان منتهی شده بود، این هدف را برآورده نمی‌ساخت، لذا در روایت ملی ذکر نشدند.

۴- حفظ منافع طبقه اشراف

چهارمین هدف و دلیل در این تحریف را باید حفظ منافع اشرافی دانست. به تصریح منابع تاریخی، اشراف و نجباء که عموماً در نواحی غربی و مرکزی و جنوبی ایران می‌زیستند، بعد از سقوط هخامنشیان به دست اسکندر، به همراهی و معاونت به اسکندر و سرداران و جانشینان او پرداختند و از این رهگذر، نفوذ محلی، بومی و منطقه‌ای خود را حفظ نمودند. در سایه‌ی این وضعیت، میان منافع آنها با سلوکیان پیوند مستحکمی ایجاد شد که تا آمدن اشکانیان ادامه یافت. آنجا که در زمان ضعف سلوکیان، این اشراف بدون داشتن عنوان سلطنت می‌کردند، به پذیرش سلطه مقتدر اشکانیان که قرار بود با استقرار در سلوکیه، آنها را تحت نظارت بیشتر گرفته و از خودمختاری‌شان بکاهد، راضی نبودند و با مقاومت و شورش علیه پارتیان این نارضایتی را نشان دادند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۳۵/۳-۱۸۳۷). اگر چه پارتیان تا سال ۱۴۱ ق.م همه نواحی شرق فرات را زیر فرمان گرفتند (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۷)، اما این اشراف، سیادت پارتیان را نپذیرفته و همچنان چشم به راه بازگشت سلوکیان ماندند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۴۴/۳).

یک دهه بعد، آنتیوخوس هفتم با تصرف عراق، آذربایجان، جبال و خوزستان (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۳۹)، اشکانیان را باز پس راند و متعاقب آن، درگیری شاهان اشکانی با حمله سکاها و مرگ دو تن از شاهان متوالی اشکانی در نبرد با آنها (← مشکور، ۱۳۶۹: ۳۳۶)، اشکانیان را ضعیف و این تصور اشراف را تقویت کرد. به رغم آنکه مهرداد دوم دوباره بر عراق و جبال و فارس مسلط شد، اشراف ناراضی، همچنان، سلطه او را موقتی تلقی می‌کردند که با آمدن شاه سلوکی می‌توانست خاتمه پیدا کند (← زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۳۳۹-۳۴۱). اشراف در همین انتظار بودند تا با غلبه رومیان بر انطاکیه در سال ۶۴ ق.م، حکومت سلوکی برای همیشه از میان رفت (← زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۲۸۸). بنابراین، فقط از این زمان، به بعد اشراف و نجبای محلی، تابعیت اشکانیان را پذیرفته، با آنها همکاری کردند. تصریح روایت ملی بر تابعیت جبال، اهواز، فارس و سواد نسبت به انطیخس در مقابل اشک (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۵۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱)، مؤید آن است که این اشراف و نجباء ایرانی، تا زمانی

که حکومت سلوکی در انطاکیه برقرار بوده، آن را به رسمیت می‌شناختند و تا زمان اضمحلال کامل حکومت سلوکیان را جزء دوره سلوکیان زمان‌بندی کرده‌اند. بر اساس منابع یونانی، یک دهه بعد از سقوط انطاکیه، نیروهای رومی به سرکردگی کراسوس برای تصرف نواحی شرق فرات تاختند، ولی اشراف و نجبای منطقه که تازه به تابعیت شاه اشکانی تن در داده بودند، با او همراهی کرده و در زیر لوای یکی از خودشان با نام سورن، سپاهیان رومی را در سال ۵۳ ق.م در دشت حران در هم کوبیدند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۸۸/۳-۱۹۱۵). این قضیه را به این صورت در روایت ملی انعکاس داده‌اند که وقتی اشک بن دارا قیام کرد، ملوک الطوایف به او پیوستند و او را یاری دادند (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۵۹). بنابراین طبیعی است که اشراف و نجبای ایرانی پارسی و مادی و خوزی که تا این زمان، سلطه پارتیان را نپذیرفته و حالا مطیع شده بودند، آغاز سلسله اشکانی را در همین زمان بدانند. اما در هنگام تدوین روایت ملی، این اشراف می‌خواستند که یاد و خاطره این دوران همکاری با بیگانگان را از کارنامه زندگی خود بزدایند. زیرا شرح ترمّد خود نسبت به این سلطانی که حالا مطیع او شده بودند، کار درستی نمی‌نمود، و از طرف دیگر روح بیگانه‌ستیزی ایرانیان نیز اجازه نمی‌داد که خود را تا ۲۵۹ سال (۳۲۳ ق.م - ۶۴ ق.م) تحت تابعیت جانشینان اسکندر بدانند. به ویژه در عصر ساسانی که رومیان، به عنوان رقیب سرسخت، میراث خوار سلوکیان بودند، و ثبت اخبار مربوط به همراهی با سلوکیان، می‌توانست به معنای همکاری با روم نیز تلقی شود. با مسکوت گذاشتن تاریخ سلوکیان، از این اشراف، در زمینه خیانت و همکاری با بیگانگان رفع اتهام می‌شد.

۵- غرور ملی ایرانیان

یکی از علل این تحریف را می‌توان با غرور ملی و طبع بلند و سرکش ایرانی مرتبط دانست که سلطه دیرپای بیگانگان مقدونی و یونانی را بر خود نمی‌پذیرفت و از طرف دیگر برای تقویت روح سلحشوری و بزرگ‌منشی در آیندگان مرز و بوم، با شرح دلآوری‌ها و رشادتهای گذشتگان، به ویژه در مقابل رومیان، که در عهد

ساسانی، به ویژه در قرن ششم به بعد، مهم‌ترین دشمن ساسانی به شمار می‌رفتند. لذا در تدوین تاریخ ملی، در این باره، بایستی به دو صورت دوگانه عمل می‌شد. از یک سو باید یاد و خاطره حکومت بیگانگان بر قلمرو ایران از خاطرها زدوده شود که با نادیده انگاشتن تاریخ سلوکیان به طور کامل، از طریق اشار مبهم به ملوک الطوایف بعد از اسکندر و سپس اتصال حکومت اشکانی به اسکندر، این قضیه محقق می‌گشت. دیگر اینکه رشادت و دلاوری اشکانیان در نبرد حران و سرنگونی کراسوس را با عنوان نبرد اشک بن دارا علیه انطیخس، نوه‌ی جانشین اسکندر، جلوه دادن، هم به نحوی انتقام‌جویی از مقدونیان و اسکندر را نشان می‌دهد (ابن‌شادی، ۱۳۸۳: ۵۹) و هم روح سلحشوری را تقویت می‌کند. سپس تنها نمونه لشکرکشی اشکانیان به غرب فرات، یعنی لشکرکشی پاکوروس، سپهسالار و فرزند ارد اول اشک سیزدهم، به سوریه و فلسطین (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۹۲۴/۳-۱۹۲۵) را در روایت ملی به نام گودرز ذکر نموده و حتی کار را به جای رسانده‌اند که پاکور را به عنوان پادشاه قلمداد نموده و در فهرست شاهان اشکانی جای داده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱، ۴۱۳؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۱؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۱۶؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶-۱۱۷).

۶- گرفتن امکان شورش از منسوبان به اشکانیان

با توجه به آنکه بسیاری از اشراف و نجبای ایرانی در عهد ساسانی، بازمانده و ادامه دهنده خاندان‌های نژاده عهد اشکانی بودند، از قرن ششم به بعد که در زمان قباد و انوشیروان، تنش میان منافع دربار و اشراف پیش آمده و دربار با استفاده از ماجرای مزدکیان کوشید تا اشراف را محدود سازد و این امر با توفیق پیش رفت (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۴۶۶-۴۷۲). اما این قضیه واکنش تند اشراف را در پی داشت که در قیام بهرام چوبین که با تأکید بر انتساب خود به شاهان اشکانی کوشید تا خسرو پرویز را کنار زده و سلطنت کشور را در اختیار بگیرد، تبلور یافت (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۵۰۷-۵۰۸، ۵۱۰). بعد از پیروزی خسرو بر بهرام چوبین، روند مقابله با اشراف

منسوب به اشکانیان تقویت شد که با تحریف در تحریرهای جدید خوتای نامگ، نمود یافت (پار شاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۴).

نتیجه‌گیری

تاریخ رسمی ایران پیش از اسلام، در قالب کتاب خوتای نامگ تبلور یافته و بعد از اسلام، به زبان عربی ترجمه شده و حوادث دوران باستان را به مورخان مسلمان منتقل ساخته و در عین حال پایه‌ای برای تاریخ نگاری اسلامی گردید. امروزه خوتای نامگ و ترجمه‌های عربی آن از دست رفته اند، اما بخشی از روایات آن که توسط مورخان مسلمان اخذ شده منبعی اساسی برای شناخت حوادث عهد باستان به شمار رفته و اساس روایت ملی- حماسی ایران را شکل می‌دهند. در این روایت، تاریخ دوره بین اسکندر و اردشیر ساسانی با تلخیص بسیار عجیبی آورده شده و طول زمان این دوره را به کمتر از نصف تقلیل داده و فقط ۲۶۶ سال دانسته‌اند. این مقاله نشان داد که بر خلاف دعاوی که تاکنون ذکر شده، این تحریف، نه بر اساس تداخل گاه شماری سلوکی و سنت هزاره‌ای و نه بر پایه اعتقادات مذهبی، بلکه با توجه به ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی ایران در اوایل عهد ساسانی و برای تأمین منافع دربار و اشراف ساسانی انجام شده است. بنابراین، برخلاف آنچه که گفته شده، این تقلیل زمان، نه تاریخ اشکانی که تاریخ سلوکی را نشانه رفته است ولی از آنجا که اشراف ایرانی، به علت اشتراک منافع با سلوکیان تا سقوط انطاکیه، دولت اشکانی را به رسمیت نشناخته بودند، دو دوره نخست اشکانی را جزء تاریخ سلوکیان می‌دانستند. با روی کار آمدن ساسانیان و تغییری که در فضای جامعه به وقوع پیوسته بود، انعکاس این قضیه صورت خوشی نداشت. لذا با حذف تاریخ سلوکی، کوشیدند تا یاد و خاطره این قضیه را از اذهان بزدایند. مسایلی همچون عدم مقبولیت اجتماعی حکومت ساسانی، محبوبیت اشکانیان، بیگانه‌ستیزی ایرانیان، غرور ملی و لزوم تهییج مردم برای مقابله با رومیان، تلخیص تاریخ اشکانی و حذف کامل دوره سلوکی را ایجاب می‌نمود.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر عزالدین علی. (۱۳۹۹ق). الکامل فی التاریخ، تصحیح تورنبرگ، بیروت: دار صادر.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن. (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). فارسنامه، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیلکسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن شادی. (۱۳۸۳). مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهرذران: دنیای کتاب.
- ابن مسکویه محمد بن احمد. (۱۴۲۴). تجارب الأمم، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اصفهانى حمزه بن حسن. (۱۳۴۰ق). سنی ملوک الأرض و الأنبياء، برلین: مطبعة کاویانی.
- بلخی ابوزید احمد بن سهل. (۱۴۳۱). البدء و التاریخ، قدّم له سمیر شمس، بیروت: دارصادر.
- بیرونی ابوریحان محمد بن احمد. (۱۹۲۳). آثار الباقیة عن القرون الخالیة، تحقیق ادوارد زاخاؤو، لایپزیک.
- بیکرمان. (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی دوره سلوکی»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیوار. (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.
- پیرنیا حسن. (۱۳۸۸)، تاریخ ایران باستان، تهران: نگاه.
- ثعالبی عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایتی، تهران: اساطیر.
- دینوری ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۸۴). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- زرین کوب. (۱۳۷۱). تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: امیر کبیر.
- صفا ذبیح الله. (۱۳۸۴). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر.
- صفوی سیدحسن. (۱۳۶۴). اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، تهران: امیرکبیر.
- طبری محمد بن جریر. (۱۴۱۸). تاریخ الطبری، تحقیق عبدالله علی مهنا، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- فرای ریچاردن. (۱۳۷۳). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی.
- فردوسی ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: علمی و فرهنگی.

- فره وشی بهرام. (۱۳۷۰). ایرانویج، تهران: دانشگاه تهران.
- کارنامه اردشیر پاپکان. (۲۵۳۷). ترجمه صادق هدایت، ضمیمه زند وهومن یسن، تهران: جاویدان.
- کریستن سن. آ.ا. (۱۳۷۰). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی علی بن حسین. (۱۴۲۱). التنبیه و الاشراف، دار و المکتبه الهلال.
- همو. (۱۴۰۹). مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.
- مشکور محمدجواد. (۱۳۶۹). ایران در عهد باستان، تهران: اشراقی.
- مقدمه قدیم شاهنامه. (۱۳۶۳). تصحیح محمد قزوینی، در بیست مقاله قزوینی، ج ۲، به کوشش عباس اقبال و ابراهیم پور داود، تهران: دنیای کتاب.
- نهاية الارب فی أخبار الفرس والعرب (۱۳۷۵). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ولسکی یوزف. (۱۳۸۳). شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- یار شاطر احسان. (۱۳۸۳). «تاریخ روایی ایران»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.